



مقاله پژوهشی

کاوشی در معمای مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی

زهرا کاظمی زاده^۱

۱- دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی، (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۱۰/۰۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۱۰/۲۴

صفحات: ۹۰ - ۹۹

چکیده

هدف مقاله حاضر، بررسی مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی است. در این پژوهش، روش تحقیق، توصیفی و تحلیلی است و از روش کتابخانه‌ای جهت جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است و ابزار گردآوری اطلاعات به صورت فیش‌برداری از کتب بوده است. نتایج حاصل از بررسی دیدگاه‌های فیض کاشانی، علامه طباطبائی، آیت‌الله مطهری، علامه جعفری، آیت‌الله مصباح یزدی، دیوید هیوم و ایمانوئل کانت، نشان‌دهنده گرایش غالب به نسبی بودن زیبایی است. این نسبیت، ریشه در عوامل درونی نظیر بصیرت، ذهنیت، تجربیات فردی، مقایسه و شگفتی و همچنین در عوامل بیرونی و موقعیتی چون احوال، اوقات، مکان‌ها و مجتمعات دارد. از آنجا که متفکران اسلامی و غربی زیبایی را کیفیتی ذهنی و وابسته به ناظر دانسته‌اند، زیبایی، پدیده‌ای چندوجهی است که در بستر تعامل میان ذهن و عین، فرد و جامعه و طبیعت و فرهنگ شکل می‌گیرد و درک این نسبت، به فهم عمیق‌تر تجربیات زیبایی‌شناختی انسان کمک شایانی می‌کند.

واژگان کلیدی: زیبایی، زیبایی‌شناسی، فلاسفه اسلامی، فلاسفه غربی.

1- kazemi2035@gmail.com



■ Research Article

An Exploration of the Puzzle of the Absolute or Relative Nature of Beauty from the Perspectives of Islamic and Western Philosophers

Zahra Kazemizadeh ¹

1- Ph.D. Candidate in Philosophy of Islamic Education, Allameh Tabataba'i University.

Receive Date: 2025/12/26

Accept Date: 2026/01/14

Pages: 90 - 99

Abstract

The aim of this article is to examine the absolute or relative nature of beauty from the perspective of Islamic and Western philosophers. In this study, the research method is descriptive and analytical, and the library method has been used to collect information, and the tool for collecting information has been in the form of taking notes from books. The results of examining the views of Feyz Kashani, Allama Tabatabaei, Ayatollah Motahari, Allama Jafari, Ayatollah Mesbah Yazdi, David Hume, and Immanuel Kant indicate a dominant tendency towards the relative nature of beauty. This relativity is rooted in internal factors such as insight, mentality, individual experiences, comparison, and surprise, as well as in external and situational factors such as circumstances, times, places, and communities. Since Islamic and Western thinkers have considered beauty to be a subjective quality dependent on the observer, beauty is a multifaceted phenomenon that is formed in the context of the interaction between the mind and the object, the individual and society, and nature and culture. Understanding this relationship greatly contributes to a deeper understanding of human aesthetic experiences.

Keywords: Beauty; Aesthetics; Islamic Philosophers; Western Philosophers.



1- kazemi2035@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

حضور چشمگیر زیبایی‌دوستی و زیبایی‌جویی در انسان که به موجب آن خود را می‌آراید، محیط پیرامون خود را زیبا می‌نماید و رفتار، گفتار و سبک زندگی را آراسته می‌کند و از انواع زیبایی‌های طبیعی و هنری لذت می‌برد، نشانه‌های بارزی از زیبایی‌دوستی و زیباگرایی فطری است که حیات فردی و اجتماعی را لذت‌بخش و دلپذیر ساخته است. از سوی دیگر، قدمت بیش از دو هزار ساله اندیشه زیبایی‌شناسی در تفکرات صاحب‌نظران و اندیشه‌وران غربی و اسلامی و وجود آثار هنری متعدد نشان می‌دهد که تاروپود حیات آدمی با زیبایی و زیبایی‌جویی در هم تنیده شده است.

از دیرباز، فیلسوفان و هنرمندان درگیر این پرسش بوده‌اند که آیا زیبایی یک ویژگی ذاتی و جهانی در اشیاء یا افراد است (مطلق)، یا اینکه کاملاً به تفسیر، فرهنگ و تجربیات فردی بستگی دارد (نسبی). طرفداران نظریه زیبایی مطلق معتقدند که معیارهای مشخصی برای زیبایی وجود دارد که در طول زمان و فرهنگ‌های مختلف پایدار مانده‌اند؛ به‌طورمثال تناسب طلایی در هنر یونان باستان یا تقارن در طبیعت که همگی نشانه‌هایی از یک نظم عینی و زیبا هستند. این دیدگاه، زیبایی را کیفیتی مستقل از مشاهده‌گر می‌داند که می‌توان آن را کشف کرد. در مقابل، دیدگاه نسبی‌گرای زیبایی را امری کاملاً وابسته به عوامل انسانی و اجتماعی قلمداد می‌کند؛ به این معنا که آنچه در یک فرهنگ یا دوره زمانی زیبا تلقی می‌شود، ممکن است در فرهنگ یا دوره‌ای دیگر نه تنها زیبا نباشد؛ بلکه حتی ناخوشایند هم باشد. سلیقه‌ها و ارزش‌های فرهنگی دائماً در حال تغییر هستند و این تغییرات مستقیماً بر درک ما از زیبایی تأثیر می‌گذارند. از این منظر، زیبایی بیش‌تر یک "ساخت اجتماعی" است تا یک حقیقت عینی؛ چیزی که ما به اشیاء و پدیده‌ها نسبت می‌دهیم، نه صفتی که آن‌ها ذاتاً دارا باشند. با این حال، شاید بتوان گفت که حقیقت در جایی میان این دو دیدگاه افراطی قرار دارد. ممکن است گرایش‌های بیولوژیکی یا روان‌شناختی ناخودآگاه در ما وجود داشته باشد که باعث شود برخی ویژگی‌ها مانند تقارن، سلامتی، یا هماهنگی را به‌طور کلی جذاب‌تر بباییم؛ اما این گرایش‌ها بدون شک توسط عوامل فرهنگی، تجربیات شخصی و حتی احساسات لحظه‌ای ما شکل گرفته و تعدیل می‌شوند. در این پژوهش، سعی محقق بر آن است که با رویکردی فلسفی به بررسی مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه شماری از فلاسفه و اندیشمندان غربی پرداخته شود.

روش‌شناسی تحقیق

در این پژوهش روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی است. «در تحقیقات توصیفی-تحلیلی، محقق علاوه بر تصویرسازی، به تشریح و تبیین دلایل چگونه بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. محقق برای تبیین و توجیه دلایل، نیاز به تکیه‌گاه استدلالی محکمی دارد. این تکیه‌گاه از طریق جست‌وجو در ادبیات و مباحث نظری تحقیق و تدوین گزاره‌ها و قضایای کلی موجود، نظیر قوانین فراهم می‌شود. محقق از نظر منطقی جزئیات مربوط به مسئله تحقیق خود را با گزاره‌های کلی مربوطه ارتباط می‌دهد و به نتیجه‌گیری می‌پردازد» (حافظ‌نیا، ۱۳۹۱: ۷۱). در این پژوهش از روش کتابخانه‌ای جهت جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است. ابزار گردآوری اطلاعات در روش کتابخانه‌ای بوده و روش گردآوری اطلاعات به‌صورت فیش‌برداری از کتب بوده است.

یافته‌های تحقیق

مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه شماری از متفکران اسلامی

فیض کاشانی (۱۰۰۶-۱۰۹۱ هجری قمری)

فیض‌کاشانی، حسن و جمال را یکی از "اسباب محبت" می‌داند و مطلق و نسبی بودن زیبایی را در ارتباط با بحث محبت و احسان بررسی می‌کند. او می‌نویسد: «آنچه انسان را به زیاده‌روی در محبت وادار می‌کند، سیرت باطن است، نه صورت ظاهر؛ چراکه صورت ظاهر او به خاک مبدل می‌شود، پس دوستی او به سبب صفات باطنی اوست که عبارت از دین، پرهیزگاری، فراوانی دانش، احاطه به مدارک دین، قیام او به افاضه علوم شرعی و منتشر کردن این خیرات در جهان به‌وسیله او و همه این‌ها کارهای خوبی هستند که حسن آن‌ها جز به نور بصیرت ادراک نمی‌شود، و حواس از درک آن‌ها قاصر است. این صفات باطنی همگی به علم و قدرت برگشت دارد و این زمانی صورت می‌گیرد که انسان حقایق امور را بداند و قادر باشد که نفس خویش را به سرکوب کردن شهواتش وادار کند. بنابراین، همه خصلت‌های خوب از این دو صفت انشعاب می‌یابند و با حس درک نمی‌شوند و محل آن‌ها در جزء لایتجزای بدن است و در حقیقت همان محبوب است، در حالی که جزء لایتجزا دارای صورت و شکل و رنگ نیست، تا به چشم دیده شود و به این سبب محبوب باشد. لذا زیبایی و جمال در سیرت‌هاست نه صورت‌ها، و اگر سیرت خوبی بدون دانش و بصیرت یافت شود، موجب دوستی نخواهد بود. لذا محبوب کسی است که واجد سیرت زیبا باشد و آن عبارت از اخلاق ستوده و فضیلت‌های شریف و پسندیده است و این صفات همگی به علم و قدرت برگشت دارد و طبعاً محبوبند،

و افعال به آن جهت که رابطه‌ای با کمال و سعادت نوع یا فرد دارد به آن صفت، متصف می‌شوند. بنابراین، حسنه و سیئه دو صفت نسبی و اضافی است، هرچند که در بعضی از موارد مثل عدل و ظلم ثابت و دائمی است و در بعضی دیگر نظیر انفاق مال که نسبت به مستحق حسن و نسبت به غیر مستحق قبیح است» (همان: ۱۲).

«حسن همواره امری است وجودی و قبح امری است عدمی و عبارت است از نبودن و یا نداشتن موجود آن صفت و حالتی را که ملایم طبع و موافق آرزویش است، وگرنه خود موجود و یا فعل با قطع نظر از موافقت و مخالفت مذکور نه حسن است و نه قبح؛ بلکه فقط (خودش) است؛ به‌طور مثال، زلزله و سیل ویرانگر وقتی در سرزمین مردمی روی می‌دهد، برای خود آن مردم زشت و بد و قبیح هستند؛ ولی برای دشمنان آن مردم نعمت، حسن و خوب هستند و در نظر دین نیز هر بلای عمومی که بر سر دشمنان دین، مفسدین، فجار و طاغیان بیاید، سزا، نعمت و خوب است و همان بلا اگر بر سر امت مسلمان و مؤمن و مردم صالح بیاید، سزا و نعمت و بد است. و نیز خوردن طعام، مثلاً اگر از مال صاحب طعام باشد، مباح است و همین عمل به عینه اگر از مال غیر و بدون رضایت او باشد، حرام است؛ چون آن صفتی که باید داشته باشد، ندارد و آن عبارت است از امتثال نهی که از ناحیه شارع از خوردن مال غیر بدون رضایت او وارد شده و یا امتثال امری که از آن ناحیه وارد شده به اینکه مردم مسلمان باید اکتفا و قناعت کنند به آن اموالی که خدای تعالی حلال کرده است» (همان: ۱۲).

۳. آیت‌الله مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸ هجری شمسی)

آیت‌الله مطهری، با طرح سؤال در این زمینه می‌نویسد: «آیا آن چیزی که زیبا است فی‌حد ذاته زیبا است، قطع نظر از اینکه انسانی زیبایی آن را درک بکند یا درک نکند؛ مثل خیلی چیزها که در عالم وجود دارد؟ آیا زیبایی در زیبا واقعاً حقیقتی است که وجود دارد یا یک رابطه مرموز میان ادراک‌کننده و ادراک‌شده است؟ شما می‌بینید انسانی، شیء یا انسان دیگری (معشوقش) در نظرش فوق‌العاده زیباست و حال آنکه یک انسان دیگر او را زیبا نمی‌بیند. پس معلوم می‌شود به قول این اشخاص، زیبایی حقیقت مطلق نیست؛ یعنی ممکن است یک انسان در نظر انسانی در نهایت زیبایی باشد و همان انسان در نظر انسان‌های دیگر اصلاً زیبایی نداشته باشد. داستان معروف مجنون همین نسبت در زیبایی است؛ مجنون در وصف لیلای خودش این همه شعر و غزل گفت. هارون الرشید خیال کرد لیلای لعبتی است که نظیر او در دنیا پیدا نمی‌شود و وقتی او را از بیابان آوردند، دید یک زن عادی سیاه‌روی است که اصلاً قابل توجه نیست. این

در حالی که با حواس ادراک نمی‌شوند. تا آنجا که اگر کودکی را واگذارند که به طبع خود رفتار کند، اگر بخواهیم غایب یا حاضریا مرده یا زنده‌ای را دوست او گردانیم، راهی جز این نداریم که در توصیف او به شجاعت و کرم و دانش و دیگر صفات ستوده وی مبالغه کنیم و هرگاه کودک به آن‌ها معتقد شود، او را نمی‌تواند دوست نداشته باشد. در آن هنگام که مردم حاتم را به سخاوت و دیگری را به شجاعت توصیف می‌کنند، بی‌اختیار دل‌ها دوستدار آن‌ها می‌شود. این دوستی بر اثر آن نیست که صورت محسوس آن‌ها را دیده و یا بهره‌ای از آن‌ها برده باشند؛ بلکه هرگاه حکایت شود که یکی از پادشاهان در یکی از ممالک روی زمین به عدالت و نیکی رفتار و به بذل و بخشش اقدام می‌کند، محبت او بر دل‌ها چیره می‌شود، با آنکه دوستان به سبب بعد مسافت از رسیدن به احسان او نومیدند. بنابراین محبت انسان نسبت به نیکوکاران منحصر به کسی نیست که به او نیکی می‌کند؛ بلکه نیکوکار ذاتاً محبوب است، اگرچه احسان او هرگز به کسی که دوستدار اوست نرسد؛ زیرا هر خوبی و زیبایی محبوب است. صورت یا ظاهر است یا باطن، و حسن و جمال هر دو را شامل می‌شود. صورت ظاهر با چشم ظاهر دیده می‌شود و صورت باطن با دیده بصیرت مشاهده می‌گردد. کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بیابد و بدان محبت و رغبت ندارد؛ اما کسی که چشم او بر حواس ظاهری اش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است. و چقدر تفاوت است میان کسی که نقش روی دیوار را به سبب زیبایی صورت ظاهر آن دوست بدارد و آن که پیامبری از پیامبران را به سبب جمال و زیبایی صورت باطنی او دوستدار باشد» (فیض کاشانی، ترجمه عارف، ۱۳۷۲، ج ۸: ۲۴ و ۲۵).

۲. علامه طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ هجری شمسی)

«حسن و زیبایی و مقابل آن یعنی قبح و بدی، تابع آن فعلی است که متصف به یکی از این دو صفت است، تا ببینی فعل چه مقدار با غرض اجتماع سازگار و یا چه مقدار ناسازگار است. بعضی از افعال مانند عدل، حسن و خوبی‌اش دائمی و ثابت است؛ چون همیشه با غرض اجتماع سازگار است، و بعضی از افعال مانند ظلم قبح و بدی‌اش دائمی و ثابت است. بعضی دیگر از افعال، حسن و قبح‌اش دائمی نیست؛ بلکه به حسب اختلاف احوال، اوقات، مکان‌ها و مجتمعات مختلف می‌شود؛ مانند خنده و مزاح که نزد دوستان خوب و نزد بزرگان بد است و در مجالس سرور و جشن‌ها خوب و در مجالس عزاء، مساجد و معابد زشت است» (طباطبائی، ترجمه موسوی، ۱۳۸۵، ج ۵: ۱۱). «حسنه و سیئه دو حالت و صفت هستند که امور

این تفسیر و تعلیل به‌طور عمده از محتویات درون‌ذاتی خود بهره‌برداری می‌نماییم. از طرف دیگر، گروه فراوانی از زیبایی‌ها، زیبایی‌هایی هستند که تجسم و نمودی از آرمان‌های معقول ما را تشکیل می‌دهند» (همان: ۱۳).

«صاحبان نظریه دوم، عینیت زیبایی را به‌عنوان نمودهای زیبایی منکر می‌شوند. پاسخ به این نظریه روشن است؛ زیرا بنا بر گفته این صاحب‌نظران، اگر ما روان بشری را بشناسیم، نیازی به زیباشناسی نداریم. بدین ترتیب، روانشناسی ما را از زیباشناسی بی‌نیاز خواهد کرد! انتقاد دوم به این نظریه این است که به چه علت همه جریانات و نمودهای طبیعی و انسانی، احساس یا شهود و ذوق زیبایی ما را تحریک نمی‌کند؛ بلکه انواع خاصی از نمودها برای ما زیبا جلوه می‌کند و احساس زیبایی‌ها برای ما نمودها و کیفیت‌های متنوعی می‌نماید که از هریک از آن‌ها نوع خاصی از تأثر و لذت را در خود می‌یابیم؟» (همان: ۱۴).

«نظریه سوم می‌گوید که زیبایی یک حقیقت دوقطبی است؛ یعنی زیبایی حقیقتی است وابسته به هر دو قطب درون‌ذاتی و برون‌ذاتی. به این معنی که از یک سو، نمودهای زیبا مانند دیگر حقایق، جریانات و پدیده‌های طبیعی واقعیت دارند، چه انسانی وجود داشته باشد که آن‌ها را ببینند و از آن‌ها لذت ببرند و خواه انسانی وجود نداشته باشد. از سوی دیگر، فقط انسان است که به دلیل ساختمان عقلی و روانی خود، زیبایی‌ها را درک می‌کند و از آن لذت می‌برد، وگرنه هیچ حیوانی در مقابل امور زیبا واکنش نشان نمی‌دهد» (همان: ۱۴).

از نظر علامه جعفری، «دوقطبی بودن زیبایی موجب سه مسئله می‌شود:

اصالت قطب درون‌ذاتی در مفهوم زیبایی: جای تردید نیست که اگر "من" در شرایط مغزی و روانی خاص وجود نداشته باشد، احساس زیبایی و تأثر از آن هم مطرح نخواهد گشت.

نسبی بودن زیبایی: این امر دو منشا دارد:

نمود عینی برون‌ذاتی: مانند زیبایی یک گل ساده در مقایسه با بوته‌هایی از گل‌های رنگارنگ در بستری از چمنی سرسبز و در کنار چشمه‌ساری زلال از نظر کمیت و کیفیت.

شرایط مغزی و روانی انسان‌ها در ارتباط با زیبایی‌ها به دلیل تنوع فرهنگ‌ها و شرایط موقت و پایدار مغزی و روانی.

آیا زیبایی‌های عینی رمز و سایه‌هایی از واقعیت‌هایی هستند که پشت پرده زیبایی‌ها وجود دارند، یا واقعیت دیگری که عالی‌تر، معقول‌تر و اصیل‌تر است، ماورای همین نمودهای زیبا وجود ندارد؟» (همان: ۱۷).

بنابراین، در بحث از زیبایی‌ها باید به سه موضوع توجه نمود:

داستان همان نسبیت در زیبایی را بیان می‌کند؛ یعنی برای او زیباست، اما برای فرد دیگر زیبا نیست. این هم خودش مسئله‌ای است که می‌گویند برخلاف آنچه انسان‌ها خیال می‌کنند که زیبایی عشق می‌آفریند، برعکس است؛ عشق، زیبایی می‌آفریند؛ یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی، عشق ایجاد شود؛ بلکه اول عشق وجود پیدا می‌کند و بعد عشق زیبایی را خلق می‌کند. البته این یک نظر افراطی است و نمی‌شود وجود زیبایی را در خارج به کلی انکار کرد. حال آیا زیبایی، مطلق است یا نسبی؟ باز هم ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا یک حقیقت نسبی؟ قدر مسلم این است که در خارج، چیزی به نام زیبایی وجود دارد. این‌طور نیست که زیبایی صددردم مخلوق عشق، و عشق حقیقتی گزاف باشد که همین‌جور یک‌جا پیدا می‌شود؛ بلکه زیبایی حقیقتی است. حال اگر این حقیقت، حقیقت نسبی هم باشد، باز خودش حقیقتی است» (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۱: ۹۹).

۴. علامه جعفری (۱۳۰۴-۱۳۷۷ هجری شمسی)

علامه جعفری در این زمینه می‌نویسد: «زیبایی حقیقتی یک قطبی یا دوقطبی است؟ مسئله ما چنین است که آیا زیبایی فقط یک واقعیت عینی است و ذهن آدمی نقشی جز منعکس ساختن آن را دارا نیست (نظریه اول)، یا زیبایی عبارت است از درک و دریافت ذهنی انسان از پدیده‌های عینی که اگر چنین درک و دریافتی وجود نداشته باشد، زیبایی هم وجود ندارد (نظریه دوم)؟ و یا اینکه زیبایی یک نمود عینی است که دریافت آن به عنوان زیبایی مربوط به شهود یا ذوق و احساس خاص ذهن انسانی است (نظریه سوم)؟» (جعفری، ۱۳۶۹: ۱۱).

«نظریه اول بدین ترتیب مورد نقد قرار گرفته است که اگر زیبایی عبارت باشد از یک نمود عینی که مورد پسند ذهن و خوشایند باشد و ذهن آدمی هیچ نقشی جز منعکس ساختن آن نداشته باشد، لذت حاصله از دریافت زیبایی معلول چه خواهد بود؟ احساس لذت از زیبایی روشن‌ترین دلیل آن است که زیبایی‌ها با مغز و روان ما ارتباطی مافوق ارتباط انعکاس ذهنی محض دارد» (همان: ۱۲). «گاهی زیبایی‌ها به حدی در ما تأثیر می‌کنند که ما را از خودبی‌خود نموده یا سایر فعالیت‌های مغزی را لحظاتی و ساعاتی متوقف می‌سازند و با چنان مغز ما را به فعالیت وادار می‌کنند که سوالات مطرح‌شده که شاید سالیانی دراز ما را به خود مشغول نموده بود؛ مانند یخ در آفتاب مرداد آب می‌شوند» (همان: ۱۳). «وانگهی ما هنگامی که رویاروی زیبایی‌ها قرار می‌گیریم، تا حدودی می‌توانیم آن‌ها را تفسیر و علت تأثیر آن‌ها را در مغز و روان و لذتی که از آن می‌بریم، بیان کنیم و در

روح از آلودگی‌های حیوانی و محسوس‌پرستی و غوطه خوردن در نموده‌ها و روابط محدود و محدودکننده تفکر و شهود زیبایی، امکان‌ناپذیر است» (همان: ۲۵).

آیت‌الله مصباح یزدی (۱۳۱۳-۱۳۹۹ هجری شمسی)

آیت‌الله مصباح یزدی در این باره می‌نویسد: «دانستیم که زیبایی در واقع صفتی برای وجود است؛ اما این منافاتی ندارد با آنکه ماهیت‌ها نیز بدان متصف شوند. برای انسان، ماهیت‌ها ساخته‌شده‌تر از وجود هستند؛ بلکه معرفت انسان به حقیقت وجود، تنها به اندازه معرفت او به خودش است. این معرفت در غالب مردم شبیه پرتوی ضعیفی است که رویه خاموشی می‌رود و برای همین بیشتر مردم نفس را با بدن اشتباه گرفته و آن را بدن می‌پندارند. پس آنچه را که انسان از زیبایی می‌شناسد، معنایی است که آن را از مقایسه بعضی از اشیاء با اشیای دیگر به دست می‌آورد و آنچه را که موجب شگفتی وی می‌شود، جمیل می‌شمارد. نفی جمال و زیبایی از آنچه که از آن تنفر دارد، تنها به حسب ادراکش و در مقایسه با خودش است و این منافاتی ندارد با اینکه همان چیز نزد موجودی دیگر زیبا باشد، چنانکه منافات ندارد با آنکه آن چیز به حسب وجود خودش و با صرف نظر از مقایسه‌اش با موجود دیگر زیبا باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۵). «وجود، مطلوب هر موجودی است و به خاطر همین هر انسانی و بلکه هر موجود با شعوری، خودش و مقومات و مکمل‌های خود را دوست دارد و اگر بتواند ذات خود را مشاهده کند، آن را سرشار از زیبایی می‌بیند، و این به حسب وجود خودش با صرف نظر از مقایسه‌اش با وجود دیگر است و شهود این جمال در هر وجودی به همین صورت است. بدین ترتیب، هنگامی که خداوند معرفت شهودی و علم حضوری نسبت به مراتب عالی وجود را به بنده‌ای اعطا کند، زیبایی این مراتب وی را مدهوش کرده، به اعجاب وامی‌دارد و در نتیجه، وی بی‌هوش می‌افتد و می‌فهمد که وجود به خودی خود زیباست و جان کلام الهی را درک می‌کند که می‌فرماید: "او کسی است که هر چیزی را آفریده به نیکوترین وجه آفریده است". پس وجود، با این وصف که مطلوب هر موجودی است و هر موجودی آن را دوست دارد و از آن لذت می‌برد، زیباست، چنانکه وجود خیر نیز هست و هر چه مرتبه وجود شدیدتر باشد، زیباتر است و عالم در مجموع زیبا است و زشتی و شر، در مقایسه و نسبت به چیزی دیگر است» (همان: ۶). «میل نفس به سوی شئی زیبا به خاطر مصلحت و منفعتی است که برای نفس دارد؛ پس غایت و هدف این میل بهره‌برداری از مصلحت و منفعتی است که در چیز زیبا وجود دارد. به منافع بزرگی که در چیزهای زیبا برای انسان وجود دارد، توجه کنید. اگر این اشیاء جلوه

وجود حقایقی در درون ذات ما که با افزایش اندیشه‌ها و تجارب مفید و اخلاص در دریافت زیبایی و آرمان‌های معقول به فعلیت می‌رسند و روح انسان با تقویت احساس‌های عالی و اندیشه دارای گل زیبا در متن و حقیقت خویش است، نه به این معنی که گل موجود در جهان عینی ساخته درون انسانی است؛ بلکه روح آدمی با جوهر زیبایی متصف می‌شود و با زیبایی درمی‌آمیزد.

وجود واقعی زیبایی‌ها در جهان عینی که عامل آرامش روح انسانی است که خداوند متعال با حکمت بالغه خود آن‌ها را در نظام هستی قرار داده است که خشونت ماده و بی‌اعتنایی قوانین آن را درباره روح آدمی و کشش و امتدادهای فراگیر که همه عوالم طبیعت را پوشانیده است، تلطیف و ملایم با روح آدمی نماید. روح با رشد و ظرافت بسیار شگفت‌انگیزی که دارد، اگر زیبایی‌های عالم هستی نبود، بدون تردید خشونت ماده و بی‌اعتنایی قوانین آن و کمیت و کشش‌هایی که راه نفوذ و عبور روح را می‌گیرند، حیات را غیرقابل تحمل می‌ساخت. ... یکی از عوامل مهم طراوت و شادابی حیات، موضوع ارتباط انسان با زیبایی‌ها، به خصوص زیبایی‌های طبیعت و آرمان‌های معقول در روح است و انسان با عامل جبر زندگی ماشینی از این دوزیایی برکنار و مهجور گشته است» (همان: ۲۳). «از این رو، احساس پوچ‌گرایی فراگیر حیات بسیاری از انسان‌ها را افسرده و پژمرده ساخته است و نیروی حیات را در آنان تضعیف نموده است. نیرویی که اگر اراده در آن شکوفا شود و به فعلیت برسد، جهان هستی را مانند کالبدی تحت سلطه خود تلقی می‌نماید» (همان: ۲۴).

«انسان با تماس و برقرار نمودن ارتباط با زیبایی‌ها به این حقیقت پی می‌برد که خداوند هستی‌آفرین، یک وجود سازنده محض هستی نیست که فقط به وجود آمدن و جریان کائنات را اداره کرده است که کائنات به کار خود مشغول شوند و انسان‌ها نیز در جزر و مد آن کائنات، معرفت‌ها و آگاهی‌هایی برای حیات طبیعی محض خود به دست آورند و استعدادهای متنوع خود را با مشتی خیال و پندار راکد و متوقف سازند. خداوند هستی‌آفرین، جریان قوانین و اصول در جهان را راهی برای شناخت حکمت خود قرار داده و حس کمال جویی را در نهاد آدمیان راهی برای شناخت کمال و قرار گرفتن در جذبه آن مقرر ساخته و زیبایی‌ها را عامل انبساط، بهجت و سرور درونی انسان‌ها ساخته است که از این راه در جذبه مطلق الهی قرار گیرند و با یاد خدا در حقیقت به یاد حکمت، کمال و جمال مطلق بیفتند و در جاذبه او حرکت کنند. ... در اینجا نکته بسیار مهم این است که درک و دریافت کمال و جمال مطلق در نموده‌های زیبای محسوس یا آرمان‌های معقول بدون تصفیه

زیبایی نداشتند، قلب انسان به‌سوی آن‌ها متمایل نمی‌شد و از آن‌ها استفاده نمی‌کرد. زیبایی مناظر طبیعی انسان را وادار به بررسی، تفکر و اندیشه در آن می‌کند و زیبایی طفل است که قلب مادرش را تسخیر کرده، باعث می‌شود که نسبت به تربیت وی اقدام کند و به همین ترتیب، زیبایی نقشی آشکار در ازدواج و سایر شئون زندگی اجتماعی دارد» (همان: ۷).

مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه شماری از متفکران غربی

دیوید هیوم^۱ (۱۷۱۱-۱۷۷۶ میلادی)

«احساس اشخاص در قبال انواع و اقسام مصداق‌های زیبایی و زشتی غالباً متفاوت است، حتی اگر گفتار واحدی به‌کار برند. در هر زبانی کلمات خاصی وجود دارد که دال بر سرزنش و تحسین است. تمام کسانی که از زبان واحدی استفاده می‌کنند، باید در کاربرد این کلمات توافق داشته باشند. همه انسان‌ها در تحسین ظرافت، آراستگی، عدم تکلف، سرزندگی و نشاط موجود در اثری مکتوب و در نکوهش گزافه‌گویی، تصنع، ملال، رنگ و لعاب دروغین هم‌داستان هستند؛ اما زمانی که منتقدان به جزئیات می‌پردازند، این اتفاق نظر ظاهری از بین می‌رود و آشکار می‌شود که منظور آن‌ها بسیار متفاوت است» (هیوم، ترجمه سلمانی، ۱۳۸۸: ۱۵). «طبیعی است که ما در جست‌وجوی معیار ذوق باشیم، قانونی که شاید بر مبنای آن احساسات مختلف انسان‌ها سازگار شوند یا حداقل در جست‌وجوی حکمی باشیم که بر اساس آن می‌توان احساسی را تأیید و احساسی دیگر را نقض کرد. دستیابی به هرگونه معیار ذوق ناممکن است؛ زیرا تفاوت میان حکم و احساس بسیار زیاد است. همه احساسات درست هستند؛ زیرا به چیزی ورای خودشان دلالت نمی‌کنند و هرگاه شخص متوجه آن‌ها شود، همواره واقعی هستند؛ اما همه تعینات فاهمه درست نیستند؛ زیرا به چیزی ورای خود، یعنی به امر واقع، دلالت نمی‌کنند و همیشه با این معیار منطبق نیستند. در میان هزاران نظر مختلفی که انسان‌های متفاوت ممکن است در مورد شیء یا امری خاص داشته باشند، فقط یک نظر درست و صحیح است و تنها مشکل، دستیابی به این نظر صحیح است. در مقابل، هزاران احساس متفاوتی که همان شیء یا امر خاص برمی‌انگیزد، همگی درست هستند؛ زیرا هیچ احساسی ذات آن شیء را بازنمایی نمی‌کند. احساس، تنها نشانگر انطباق یا رابطه خاص میان شیء و اندام یا قوای ذهن است که در صورت فقدان این انطباق، احساس هرگز نمی‌تواند امکان وجود بیابد. بنابراین، زیبایی کیفیتی در خود اشیاء نیست؛ بلکه صرفاً در ذهنی وجود دارد که در مورد اعیان

تأمل می‌کند. به همین دلیل هر ذهنی زیبایی متفاوتی را درک می‌کند. حتی ممکن است که شخصی شیء را زشت بداند، در حالی که شخص دیگر آن را زیبا بیابد. هر شخص باید بدون تظاهر هم‌رأیی با دیگران، احساس خود را بپذیرد» (همان: ۱۷).

۲. ایمانوئل کانت^۲ (۱۷۲۴-۱۸۰۴ میلادی)

«کانت از یک سو تلقی زیبایی به‌عنوان وصف عینی شیء را مردود دانسته و مبنای ایجابی حکم ذوقی را ذهنی اعلام می‌دارد. از سوی دیگر، زیبایی را به‌کلی از دایره مفاهیم خارج ساخته و آن را از سنخ حس کردن‌های بی‌واسطه به‌شمار آورده است. بدین ترتیب، حکم ذوقی همان‌گونه که واجد وصفی از عینیت ابژه نیست، نمی‌تواند ناشی از هیچ مفهومی باشد و از این رو متمایز از احکامی شناختی و منطقی است» (بیده و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۳۷). کانت معتقد است: «اگر بخواهیم تشخیص دهیم که چیزی زیباست یا نه، تصور آن را به موضوع نسبت نمی‌دهیم تا به‌وسیله فهم آن را بشناسیم؛ بلکه این تصور را به‌وسیله نیروی خیال و چه بسا با همکاری فهم، به عامل شناسنده و حس خوشایندی و ناخوشایندی برمی‌گردانیم. از این رو، قضاوت ذوقی، قضاوتی برای شناختن یعنی منطقی نیست؛ بلکه حسی است؛ یعنی بنیاد تعیین‌کننده آن چیزی جز جنبه سوپزکتیو نیست. هر تصویری، حتی احساس، می‌تواند جنبه ایزکتیو داشته باشد. فقط حس خوشایندی و ناخوشایندی است که یک استثناء است. این حس، بیان چیزی درباره موضوع نیست؛ بلکه حسی است که دریابنده از خود و نیز از روال تأثیر خود از تصور چیزها دارد» (کانت، ترجمه رشیدیان، ۱۳۷۷: ۴۱).

«آن شادی که تعیین‌کننده قضاوت ذوقی است، از هرگونه دل‌بستگی آزاد است. کانت معتقد است دل‌بستگی همانا شادی وابسته به هستی واقعی یک موضوع است. این چنین شادی وابسته به توانایی طلب است؛ اما آشکار است که وقتی سخن بر سر این است که آیا چیزی زیباست یا نیست، به هستی واقعی موضوع آن کاری نداریم. هم "خوشایند" و هم "نیک" از آنجاکه به توانایی طلب وابسته‌اند، با هستی واقعی موضوع‌ها سروکار دارند. فقط قضاوت ذوقی است که از دل‌بستگی به هستی واقعی موضوع خود آزاد است» (نقیب‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۴۹). «قضاوت ذوقی فقط نظاره‌گر است؛ یعنی قضاوتی است که به هستی چیزها کاری ندارد؛ بلکه سروکار آن فقط با چگونگی یک چیز است در نسبتی که با حس دل‌پذیر بودن یا دل‌پذیر نبودن دارد» (کانت، ترجمه رشیدیان، ۱۳۷۷: ۴۸).

«کانت معتقد است واژه‌هایی که درباره مفهوم‌های زیبا،

قضاوت‌های خصوصی هستند؛ زیرا از آنجاکه هر موضوعی را به‌طور بی‌واسطه به حس خوشی ورنج برمی‌گردانیم، چنین قضاوت‌هایی نمی‌توانند از نظر کمیت، دارای ارزش کلی ابژکتیو باشند» (کانت، ترجمه رشیدیان، ۱۳۷۷: ۵۵).

«از آنجاکه کلیت قضاوت‌های ذوقی، کلیت ابژکتیو و منطقی نیست، هیچ قاعده‌ای هم نمی‌توان به دست داد تا معیار دقیق قضاوت ما درباره زیبایی باشد. بدین‌سان، کلیتی که درباره داوری زیبایی از آن سخن گفتیم، تنها یک ایده است که اصل آن نه در قاعده‌های منطقی؛ بلکه در طبیعت انسان و هماهنگی و همدلی انسان‌هاست. از این‌روست که کانت در تعریف زیبا می‌گوید: "زیبا آن است که بدون مفهوم، موضوع یک شادی همگانی است" و یا "زیبا آن است که بدون مفهوم، پسند همگان افتد"» (نقیب‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۵۱).

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بررسی مطلق یا نسبی بودن مفهوم زیبایی از دیدگاه فلاسفه و اندیشمندان اسلامی و غربی صورت گرفت. خلاصه نظرات فیلسوفان به شرح زیر است:

فیض‌کاشانی: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا کسی که از داشتن دیده بصیرت محروم است، نمی‌تواند صورت باطن را ادراک کند و از آن لذت بپایند؛ اما کسی که چشم او بر حواس ظاهری اش غلبه دارد، محبت وی نسبت به معانی باطنی بیشتر از علاقه او به معانی ظاهر است.

علامه طباطبایی: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا بعضی افعال حسن و خوبی‌اش دائمی و ثابت است؛ زیرا همیشه با غرض اجتماع سازگار است و بعضی افعال حسن و خوبی‌اش دائمی و ثابت نیست؛ بلکه به حسب اختلاف احوال، اوقات، مکان‌ها و مجتمعات مختلف می‌شود.

آیت‌الله مطهری: ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم که آیا زیبایی یک حقیقت مطلق است یا یک حقیقت نسبی.

علامه جعفری: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا زیبایی وابسته به دو قطب درون ذات (ذهن) و برون ذات (عین) است.

آیت‌الله مصباح یزدی: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا آنچه را که انسان از زیبایی می‌شناسد، معنایی است که آن را از "مقایسه" بعضی از اشیاء با اشیای دیگر به دست می‌آورد و آنچه را که موجب "شگفتی" وی می‌شود، جمیل می‌شمارد.

هیوم: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا زیبایی کیفیتی در خود اشیاء نیست؛ بلکه صرفاً در ذهنی وجود دارد که در مورد اعیان تأمل می‌کند. به همین دلیل هر ذهنی زیبایی متفاوتی درک

نیک و خوشایند به کار می‌بریم، خود گواه تفاوت آن‌هاست؛ درباره چیزهای خوشایند از "ارضاء"، درباره آنچه زیباست از "پسند افتادن" و در مورد نیک از "ارجمند شمردن" سخن می‌گوییم. خوشایندی هم برای انسان است و هم برای جانوران بی‌بهره از خرد. نیک برای هر باشنده‌ای که از خرد بهره‌مند باشد معنی دارد؛ اما درک زیبا فقط برای انسان از آن نظر که هم حیوان است و هم بهره‌مند از خرد، ممکن است. از میان همه این‌ها، فقط شادی برخاسته از نظاره زیبایی است که از دل‌بستگی به موضوع آزاد است. از این‌رو، می‌توان گفت حالتی که همراه خوشایند است، "میل" است، حالتی که در پی تشخیص نیک می‌آید، "احترام و بزرگداشت" است و حالتی که همراه احساس زیباست، "پسند افتادن" است؛ پسند افتادن آن‌گونه دوست داشتن است که از هرگونه دل‌بستگی به هستی واقعی موضوع و هدف معین آزاد است» (نقیب‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۵۰).

«کانت یادآوری می‌کند که با آنکه قضاوت ذوق، زمینه‌ای حسی دارد؛ ولی با مفهوم و تفکر نیز سروکار دارد و همین چگونگی است که به قضاوت‌های ذوق که سوژکتیو هستند، جنبه کلی می‌بخشد و آن‌ها را از قضاوت‌هایی که تنها بر زمینه‌های حسی استوارند و در نتیجه خصوصی هستند (مانند قضاوت درباره خوشایند و ناخوشایند)، متمایز می‌کند؛ یعنی با آنکه درباره چیزهای فقط خوشایند می‌توان گفت "سلیقه‌ها متفاوت‌اند"؛ ولی این گفته درباره چیزهای زیبا، درست شمرده نمی‌شود» (همان: ۳۵۹). «کسی که درباره زیبا داوری می‌کند، داوری او نه تنها برای خود او بلکه برای همه است و سخن گفتن او از زیبایی چنان است که گویی زیبایی صفت ذاتی خود چیزهاست» (کانت، ترجمه رشیدیان، ۱۳۷۷: ۵۲). «از این‌روست که انتظار دارد دیگران نیز در این باره با وی هم‌اندیشه باشند و اگر کسی آنچه را از زیبا می‌شمرد، زیبا ندانست، وی را بی‌ذوق می‌خواند. به دیگر سخن، این گفته را که "هرکسی سلیقه و نظری ویژه خود دارد" درباره زیبایی نمی‌پذیرد. از این‌روست که با آنکه داوری درباره زیبایی زمینه‌ای سوژکتیو دارد؛ ولی صورت بیان آن همواره ابژکتیو است. چنانکه هیچ‌گاه نمی‌گوییم "من این گل را زیبا می‌یابم"؛ بلکه می‌گوییم "گل زیباست" و این قضاوت را برای همگان درست می‌شماریم» (نقیب‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۵۰).

«شکی نیست که این همگانی بودن، منطقی نیست و چنین کلیتی را با توانایی فهم نمی‌توان شناخت؛ زیرا چنین قضاوتی درباره موضوع نیست؛ بلکه درباره نسبتی است که دریا بنده با موضوع دارد و حالت دریا بنده همواره زمینه‌ای از خوشی ورنج یا خوشایندی و ناخوشایندی دارد و از این‌رو حتی می‌توان گفت همه قضاوت‌های ذوقی، از نظر کمیت منطقی،

اعلام عدم تعارض منافع: نویسنده/نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ گونه تعارض منافعی برای ایشان وجود نداشته است.

منابع

- می‌کند. کانت: زیبایی مفهومی نسبی است؛ زیرا قضاوت ذوقی فقط نظاره‌گر است؛ یعنی قضاوتی است که به هستی چیزها کاری ندارد، بلکه سروکار آن فقط با چگونگی یک چیز است در نسبتی که با حس دلپذیر بودن یا دلپذیر نبودن دارد.
- پس از بررسی دیدگاه‌های متفکران بزرگ ایرانی و غربی، به روشنی می‌توان دریافت که بحث "مطلق یا نسبی بودن زیبایی" بیش از آنکه به یک پاسخ قطعی ختم شود، به گشودن دریچه‌هایی نو به سوی درک پیچیدگی این مفهوم منجر می‌گردد. اجماع نسبی در میان اکثر این اندیشمندان، بر جنبه نسبی و وابسته به ذهن یا شرایط، گواهی برای مدعاست. فیض کاشانی با تأکید بر "بصیرت" و غلبه "معانی باطنی" بر ظواهر، و علامه طباطبایی با اشاره به "اختلاف احوال، اوقات، مکان‌ها و مجتمعات" در حسن افعال، همگی بر این نکته صحه می‌گذارند که درک زیبایی، فراتر از یک مشاهده عینی و ثابت، مستلزم یک دریافت درونی و وابسته به بستر است. علامه جعفری با صراحت بیشتری این دوگانگی را در "درون ذات (ذهن)" و "برون ذات (عین)" خلاصه می‌کند و آیت‌الله مصباح یزدی نیز "مقایسه" و "شگفتی" را از ارکان درک زیبایی برمی‌شمارد که هر دو مستلزم وجود یک ذهن فعال و قیاس‌گر است. این رویکرد، با نظریات متفکران غربی مانند هیوم که زیبایی را "کیفیتی در خود اشیاء" نمی‌دانست؛ بلکه آن را "صرفاً در ذهنی که تأمل می‌کند" می‌یافت، هم‌راستا است. حتی کانت که قائل به "حس دلپذیر بودن" در برابر "هستی چیزها" بود نیز بر جنبه موضوعی و ذهنی قضایای ذوقی تأکید داشت. در این میان، سخن آیت‌الله مطهری که "ضرورتی ندارد که ما این مطلب را حتماً تحقیق کنیم"، تلویحاً به این نکته اشاره دارد که شاید تمرکز بر ذات زیبایی، کمتر از درک کارکرد آن در زندگی و فرهنگ انسانی اهمیت داشته باشد؛ اما با توجه به یافته‌های دیگر، می‌توان نتیجه گرفت که بررسی این نسبت، به ما در فهم بهتر چگونگی تأثیرگذاری زیبایی در تجربیات انسانی، از لذت‌های عرفانی فیض کاشانی تا ملاک‌های اخلاقی طباطبایی و سنجش‌های شناختی مصباح یزدی، یاری می‌رساند. زیبایی، در نهایت، همچون یک زبان است؛ زبانی که هم قواعدی کلی دارد که شاید ریشه در ساختار ادراکی ما یا حتی طبیعت داشته باشد، و هم بسته به گوینده، شنونده و زمینه مکالمه، معانی و جلوه‌های بی‌شماری می‌یابد. پس، زیبایی را می‌توان پدیده‌ای دانست که در بستر تعامل مداوم میان "عین" و "ذهن"، "فرد" و "جامعه"، و "طبیعت" و "فرهنگ" تعریف و بازتعریف می‌شود.
- بیده، علیرضا؛ صادق‌زاده، علیرضا؛ سجادی، مهدی. (۱۳۹۴)، تبیین و مقایسه رویکرد انتزاعی کانت و رویکرد انضمامی علامه جعفری (ره) به تربیت زیبایی‌شناختی. پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۵ (۲)، ۱۳۲-۱۵۲.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۶۹)، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا. (۱۳۹۱)، مقدمه‌ای بر روش تحقیق در علوم انسانی، تهران: سمت.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی. (۱۳۷۲)، راه روشن (ترجمه المهجه البیضاء)، (محمداصادق عارف)، مشهد: آستان قدس رضوی.
- طباطبایی، محمد حسین. (۱۳۸۵)، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۷۷)، نقد قوه حکم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۴الف)، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی. (۱۳۹۲)، فلسفه اخلاق. تهران: صدرا.
- نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۶۴)، فلسفه کانت: بیداری از خواب دگماتیسم بر زمینه سیر فلسفه دوران نو. تهران: آگاه.
- هیوم، دیوید. (۱۳۸۸)، در باب معیار ذوق و ترازوی، ترجمه علی سلمانی، تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.

نحوه ارجاع به این مقاله:

کاظمی زاده، زهرا (۱۴۰۴). کاوشی در معمای مطلق یا نسبی بودن زیبایی از دیدگاه فلاسفه اسلامی و غربی. فصلنامه علمی مطالعات هنر و زیبایی‌شناسی، سال پنجم، شماره ۱۸ (زمستان ۱۴۰۴)، صص ۹۰-۹۹.

©Authors, Published by **Art and Aesthetics Studies Quarterly**. This is an open-access paper distributed under the CC BY (license: <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

